

راهنمایی و دبیرستان رادر مدرسه فرزنانگان خواندم. دیپلم ریاضی است و آن روزها خودم را مهندس کامپیوتری تصور می‌کردم که قرار است گوی دیگری بیافریند، اما در یک پیچ تند، تغییر مسیر دادم و حالا در حال تولید واکسن‌هایی با تکنولوژی‌های نوین هستیم.

### قهرمان روبوکاپ کشور شدیم

در دوران راهنمایی خیلی اهل برنامه‌نویسی و کدینگ بودم. شاید علتش این باشد که مانسلی هستیم که با تکنولوژی بزرگ شدیم. من اولین کامپیوترم رادر سن ۳-۴ سالگی داشتم. اولین کامپیوترهای شخصی به حساب می‌آمد. فکر می‌کنم همیش برایم جذاب بود. آن موقع هنوز IT آنقدر جدی نشده بود. داریم درباره دوره‌ای صحبت می‌کنیم که موبایل تازه آمده است و به نظر می‌آمد اتفاقات شگفت‌انگیزی خواهد افتاد. در دبیرستان من در تیم روبوکاپ روبات‌های امداد و نجات بودم. هدف پروژه‌مان این بود که یک کار شبیه‌سازی انجام شود؛ شبیه‌سازی ۵ ساعت اول بعد از زلزله. مثلاً یک زلزله مهیبی در یک شهری آمده است و شبیه‌سازی می‌کنیم که چطور می‌شود اینها را نجات داد، پایه برنامه‌نویسی و علوم کامپیوتر دارد. آن سال مسابقات داخلی روبوکاپ آزاد ایران شرکت کردیم. مسابقاتی است که به‌طور سالانه و معمولاً برای دانشجویان برگزار می‌شود. با اینکه تیم‌مان دبیرستانی بود، اول شدیم. بعد در ورودی مسابقات جهانی هم پذیرفته شدیم. این اتفاق خیلی خیرساز شد. آن سال مسابقات در آتلانتا آمریکا برگزار می‌شد و سر همین موضوع با وزارت

آموزش و پرورش به مشکل برخوردیم که گفتند اجازه شرکت ندارید. حتی رتیم ترکیه، برایمان ویزای امریکا هم گرفتند ولی کمی جنبه سیاسی پیدا کرد و کمی هم ترس این را داشتند که دانش‌آموزان بروند آنجا بمانند. خلاصه نرفتیم و گفتیم دیگر بنشینیم درس بخوانیم، کنکور داریم. از شرایطی که تمام مدت در اتاق کامپیوتر داشتیم برنامه‌نویسی می‌کردیم و کلاس‌های دیگر را می‌پیچاندیم، خارج شدیم.

### معلم‌های ما به معلمی اعتقاد داشتند

فرزنانگان آن زمان خیلی فضای خوبی داشت. معلم‌هایی داشتیم که به معنای واقعی کلمه اعتقاد داشتند به اینکه این دانش‌آموزی است که من قرار است پرورش و تحویل جامعه دهم. نمی‌آمد که فقط درس بدهد و برود. هر کدام شخصیت‌های خاص خودشان را داشتند، آدمی نبود که بگوئیم فرضاً از بد روزگار به معلمی افتاده است. معلم واقعی بودند؛ علاقه داشتند و کادر مدیریتی مدرسه هم فضا را به شکلی مهیا می‌کرد که هر کس دنبال آن کاری برود که فکر می‌کند علاقه و توانایی دارد. مدرسه ساعت ۳ تمام می‌شد، ولی کسی را نمی‌دید ساعت ۳ برود خانه. تقریباً کل مدرسه به یک فعالیت فوق برنامه‌ای مشغول بودند تا ساعت ۵-۶. مثلاً ما به روبوکاپ علاقه داشتیم، یکی دیگر به ادبیات یا فلسفه و حقوق علاقه داشت و در قالب کلاس یا المپیاد و مسابقات دیگر فعالیت می‌کرد. جوری بود که احساس می‌کردیم هر کاری شدنی است و فقط کافی است که دنبالش بروی و دقیقاً همین اعتماد به نفس زیادی به ما می‌داد. سال ۸۸ کنکور دادم و وارد دانشگاه شدم.

### از برق شریف به دکترای پیوسته بیوتکنولوژی

رشته تحصیلی مادرم آزمایشگاهی بود و تا قبل از اینکه برویم انگلیس، کار می‌کردند. ولی بعد که شدیم ۲ تا بچه، سرشان شلوغ شد و خانه‌دار بودند. ایشان خیلی برایشان مهم بود ما چه کار می‌کنیم، چطور درس می‌خوانیم و در عین اینکه دوست داشتند پزشکی و داروسازی بخوانیم، اما علاقه خودمان را هم در نظر می‌گرفتند و نمی‌خواستند تحمیل کنند. وقتی دبیرستان می‌خواستیم بین ریاضی و تجربی، انتخاب رشته کنم ایشان نظرش روی تجربی بود و خودم ریاضی. آخر مرابرد پیش یک مشاور تحصیلی و بعد از ده دقیقه صحبت، مادرم را صدا زد و گفت این خودش می‌داند می‌خواهد چه کار کند. از سر این نیست که مثلاً بخواهد به خاطر دوستانش برود ریاضی بخواند. مادرم هم پذیرفت. اما موقع کنکور نشست و تمام دفترچه انتخاب رشته را خواند. در این حین به بیوتکنولوژی پیوسته برخورد کرده بود. بعد بلند شد رفت دانشگاه تهران و آن کسانی را که آنجا درس می‌خوانند پیدا کرده و صحبت کرده بود تا حال و هوای رشته رادرک کند. بعد آمد به من گفت من همچین



مسابقات داخلی روبوکاپ آزاد ایران شرکت کردیم. مسابقاتی است که به‌طور سالانه و معمولاً برای دانشجویان برگزار می‌شود. با وجود اینکه تیم‌مان دبیرستانی بود، اول شدیم. بعد در ورودی مسابقات جهانی هم پذیرفته شدیم



معلم‌هایی داشتیم که به معنای واقعی کلمه اعتقاد داشتند به اینکه این دانش‌آموزی است که من قرار است پرورش و تحویل جامعه دهم. نمی‌آمد که فقط درس بدهد و برود. هر کدام شخصیت‌های خاص خودشان را داشتند، آدمی نبود که بگوئیم فرضاً از بدروزگار به معلمی افتاده است